هو العلیم

‌

تعيين وقت ظهور وارد نمودن افراد است در عالم وهم و خيال

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

اسرار ملکوت، جلد 2

آ‎يا پرداختن به مسأله ظهور و مردم را به اين مطالب سرگرم كردن آنان را به اين درجه مي‌رساند؟ اينكه ما هِي بنشينيم و به مردم وعده دهيم كه در سال ديگر يا در سال ديگر حضرت ظهور مي‌كند و موجب ابتهاج مردم و شادي و مسرّت مجازي آنها شويم و اوقات آنها را با اين سخنان تلف كنيم چه حاصلي در پي خواهد داشت؟

مگر ائمّه عليهم السّلام نفرمودند: كذَبَ الوَقّاتونَ![[1]](#footnote-1) كسي نمي‌تواند وقتي و حدّي براي ظهور تعيين كند. آنوقت چگونه ما مي‌توانيم به خود جرأت بدهيم و از مسأله‌اي كه علم آنرا فقط خداي متعال و وليّش مي‌داند، براي مردم رَجماً بالغيب تيري در تاريكي بپرانيم و آنان را ساده‌لوحانه دلخوش نمائيم و آن حقيقت و واقعيّت والا را از آنان مخفي كنيم و از آن مطلبي بزبان نياوريم. صحبت از ظهور حضرت در صورت عدم وجود ما در زمان ظهور چه دردي از ما دوا خواهد ساخت؟ مگر ما به مدّت زمان حيات خود واقفيم كه دل به ادراك زمان ظهور خوش نمائيم و پيوسته به انتظار ادراك آن عمر را بپايان برسانيم؟ تازه تمام اين مطالب در صورتي است كه اين اخبارها و سخنان راست باشد، و در صورت خلاف مسأله صورت ديگري پيدا خواهد نمود.

حدود چند سال پيش حقير به اتّفاق يكي از دوستان جهت زيارت حضرت فاطمه معصومه سلام اللَه عليها به قم مشرّف شديم. در ضمن زيارت، آن شخص به من گفت: مايلم از فلان عالم كه مي‌گويند نسبت به مسائل ظهور حضرت و ارتباط با آن حضرت مطالبي دارد ديدن كنم، آيا شما موافقيد با من بديدن ايشان برويم؟ عرض كردم: مانعي ندارد؛ امّا بدانيد آنچه را شما بدنبال آن هستيد در اينجا نخواهيد يافت. بالأخره با اصرار آن دوست بديدن آن شخص محترم براه افتاديم. تابستان بود و هوا بسيار گرم؛ ساعت حدود ٦ بعدازظهر بود كه به منزل ايشان رسيديم. در زديم، خود آن عالم محترم درب را باز نمودند؛ سلام نموديم و درخواست ملاقات كرديم.

ايشان درحاليكه مشخّص بود از تعب حرارت تابستان در اذيّت و التهاب مي‌باشند پاسخ دادند: فقط بمدّت پنج دقيقه مي‌توانم ملاقات كنم. عرض كرديم: اشكالي ندارد. وارد شديم و در اطاق نشستيم. ايشان شروع كردند به صحبت، و از مكاشفات و قضايائي كه حاكي از تعيين زمان ظهور بود به مدّت قريب دو ساعت براي ما صحبت كردند! در اين وقت افراد ديگري نيز به جمع ما پيوستند و مجلس تقريباً حدود ده نفر جمعيّت داشت. پس از اتمام سخنان ايشان، من رو كردم به آن عالم محترم و عرض كردم: اگر اجازه مي‌فرمائيد سؤالي از حضورتان دارم. فرمودند: بفرمائيد! عرض كردم: الآن حدود دو ساعت است كه ما خدمت شما هستيم و در تمام اين مدّت صحبت از زمان ظهور و نقل مكاشفات و خوابها و بيان بعضي از امور غير عادي در اين زمينه بود، حال سؤال من اينست كه: آيا شما نسبت به صحّت و اتقان اين خوابها و مكاشفات علم داريد يا خير؟ فرمودند: خير من علم ندارم. عرض كردم: پس بر چه اساسي و چه دليل شرعي شما اين مطالب را به مردم مي‌گوئيد؟ شما بعنوان يك عالم ديني مطالبي را به مردم مي‌گوئيد كه خود به صحّت آن اطمينان نداريد، اين صحيح است؟ و بر فرض صحّتِ اين خوابها و مكاشفات آيا نقل اين مطالب مورد رضا و امضاي ائمّه عليهم السّلام مي‌باشد؟ و اگر هست چرا خود آنها تعيين نكردند و وقت خاصّي براي آن معيّن نكردند؟ مثلاً بگويند: در سنۀ فلان و ماه فلان و روز فلان ظهور آن حضرت قطعي خواهد بود. چرا يك همچنين مطلبي وجود ندارد، و چرا فقط به ذكر كلّيّاتي اكتفاء كرده‌اند؟

ايشان در جواب فرمودند: شايد مصلحت اقتضاء مي‌كرد كه آن حضرات وقت دقيقي را براي اين مسأله تعيين نكنند. حقير عرض كردم: آيا همان مصلحت اقتضاء نميكند كه شما هم تعيين نكنيد و بگذاريد امور بر جري عادي خود به سمت رشد و كمال استمرار يابد؟ تازه شما خود اعتراف كرديد كه علم به صحّت و سقم اين مسائل نداريد!

در اينجا ايشان سكوت كردند و ديگر هيچ صحبتي نكردند و ما هم خداحافظي كرده از منزل بيرون آمديم.

پس از خروج از منزل، آن رفيق ما كه بسيار مشتاق زيارت اين عالم بود روكرد به من و گفت: فلاني حالا مي‌فهمم كه پدر تو چه حقّ بزرگي بر گردن ما دارد و ما از آن بكلّي غافليم. او كجا و اينها كجا! صحبت او كجا و مطالب اين جماعت كجا! هدايت و ارشاد او كجا و مسائل و رهنمودهاي اينها كجا! انسان تا بعضي از مسائل را با چشم خود نبيند باور نمي‌كند.

من رو كردم به آن شخص و گفتم: من حيا كردم به آن عالم محترم بگويم كه خود حقير از شما وقت خاصّي را جهت ظهور حضرت شنيدم و الآن سالهاست كه از آن تاريخ مي‌گذرد و هنوز ظهور محقّق نشده است؛ آيا اين صحيح است؟ و مگر مطلب ديگري وجود ندارد كه ما بيائيم و به اين مطالب بپردازيم؟ و مردم را گيج و گنگ و پا در هوا در عالم تخيّل و اوهام رها سازيم و با وعده‌هاي سر خرمن عمر و وقت آنان را به انتظار واهي و بي‌اساس بگذرانيم؟ و هر وقت كه از آن وعده تخلّف شد بگوئيم بدا حاصل شده است و دوباره وعده ديگري و بدائي ديگر، إلي آخره ...

عزيز من بدا حاصل نشده است و هيچ مسأله‌اي تغيير پيدا نكرده است، بلكه جهل و بي‌اطّلاعي اين افراد اثبات شده است. چه كسي از شما خواسته به اين اموري كه هيچ ارتباطي به شما ندارد وارد شوي و خلقي را در حيرت و سرگرداني قرار دهي؟ مانند فردي ديگر و عالمي ديگر در يكي از شهرستانها كه به مردم وعده مي‌داد كه پس از جنگي كه در منطقه در گرفته است حضرت ظهور خواهند كرد، و وقتي خلاف آن ثابت شد گفته بود: بدا حاصل شده است، و موعد را به وقت ديگري موكول نموده بود. و عجب از اين خلق عوام و بي‌تدبّر و بي‌ادراك كه هنوز به اين سخنها دل خوش مي‌كنند و هنوز پاي صحبت اينان مي‌نشينند، و با اينكه دروغ و خلافش ثابت شده است باز دست از سر اينها برنمي‌دارند و از دور اين افراد كنار نمي‌روند!

## در علم حضرت حقّ هيچگونه تغيّر و تحوّلي راه ندارد

توجّه به اين نكته بسيار حياتي است كه مراتب حقائق اشياء در سلسلۀ علل وجودي آنها متفاوت است. حقيقت وجود در مقام ظهور و بروز بواسطۀ اسم «مريد» در سلسلۀ عِلل فاعلي و صوري خود تشخّص و تعيّن پيدا مي‌كند، و به هر مرتبه از مراتب ظهور مي‌رسد آن مرتبه حكم علّت فاعلي براي مرتبه و مرحلۀ بعد مي‌شود، تا اينكه به مرتبه شهادت و تعيّن مادّي بمنصّه ظهور برسد و وجود عيني خارجي در عالم مادّه و صورت پيدا نمايد. اين از نقطه نظر تطوّر و تحوّل وجود بالصّرافه و بسيط در عالم اعيان و تشخّصات خارجي است.

و امّا از نقطه نظر علم حضرت حقّ ‌به اين تطوّرات و تحوّلات و اشراف حضوري ذات حضرت پروردگار بر آثار و لوازم و ضلال مترشّحه و متنازله از مرتبه ذات بايد اذعان نمود: در آنجا هيچ تغيير و تحوّلي راه ندارد، و حقيقت علميّه پروردگار نسبت به جميع اين تحوّلات و تغيّرات خود هيچگاه تغيير وتبديل برنمي‌دارد و صورت علميّه‌اي جاي خود را به صورت علميّۀ ديگر نمي‌دهد و صورت اولي از صفحه علم ربوبي محو نمي‌گردد. بلكه تمام صور در مرتبه عينيّت حقيقيّه خودشان كه همان مرتبۀ علّيّت وجود خارجي در عالم اعيان و شهادت است، و يا در مرتبۀ مُبدعات و امور مجرّده و عقلاني و نوراني است به يك منوال و به يك درجه و به يك مرتبه حضور و ثبوت ازلي دارد و هيچگونه تحوّلي و تغييري در آنها راه ندارد، و در آيات قرآن از آن به امّ الكتاب تعبير شده است، چنانچه در آيه شريفه وارد است: ﴿يَمْحُوا اللَه ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ﴾[[2]](#footnote-2)

«او هر چه را كه بخواهد محو و نابود مي‌كند و هر چه كه اراده‌اش تعلّق گيرد وجود مي‌بخشد و پيش اوست اصل و حقيقت كتاب.»

و يا در آيه ديگر مي‌فرمايد: ﴿وَ إِنَّهُ في‌ أُمِّ الْكِتابِ لَدَيْنا لَعَلِيٌّ حَكيمٌ﴾

«و به تحقيق كه اين قرآن كريم در مرتبه و حقيقت كتاب اصلي در نزد ما داراي مقامي بس شامخ و بلند مرتبه و متقن است.»

و يا از آن به لوح محفوظ تعبير شده است، در مقابل لوح محو و اثبات، مانند آيه شريفه:

 ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجيدٌ \*في‌ لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾

«بلكه او قرآني است داراي مجد و عظمت كه در لوح محفوظ ثابت مي‌باشد»

در اين مرتبه هيچ تغيير و تحوّلي و محو و اثباتي وجود ندارد، بلكه همه اشياء بصورت علميّه خود در علم ازلي حقّ ثابت و لا يتغيّر خواهند بود، و هر تغيير و تحوّلي كه در عالم مادّه رخ دهد، و يا به تعبير بعضي از روايات در صورت عيني اشياء به ارادۀ حضرت حقّ بدا حاصل شود مربوط به علم ما و محدوديّت سعۀ وجودي ما نسبت به إشراف عوالم ربوبي و سلسلۀ علل وقوعي اشياء است نه مربوط به علم حقّ‌ و ارادۀ حقّ، و الاّ لازمه خلاف اين مسأله اثبات جهل و عدم اطّلاع علمي حضرت حقّ‌ نسبت به اراده‌هاي متعاقب در كيفيّت وجود خارجي اشياء است.

## بداء انكشاف جهل ما مي‌باشد نسبت به روند فاعلي سلسله علل در عالم خارج

بنابراين اگر ما در روايات مشاهده مي‌كنيم كه در فلان مسأله، مثلاً در امامت موسي بن جعفر عليهما السّلام و يا امامت حضرت عسكري عليه السّلام بدا حاصل شده است، اين نه به اين معني است كه در علم ازلي حضرت حقّ اوّل قرار بود امامت به غير اينها برسد، بعد خدا به جهتي از جهات و بواسطه بروز مصالحي و ظهور اشيائي تغيير اراده و خواست داد و اراده‌اش بر امامت اين دو امام تعلّق گرفت؛ اينها همه كفر است و جهالت و ضلالت. ارادۀ پروردگار در مرحلۀ تكوّن كه مانند ارادۀ ما نيست كه معلول و مسبّب از تصوّر موضوع و رعايت جوانب و شرائط و مصالح آن و شوق و رغبت بسوي تحقّق و سپس عزم مؤكّد بر فعل باشد، بلكه نفس اراده حقّ مساوي با تحقّق خارجي آن است و اين سلسلۀ مذكوره علّيّه اشياء خارجي در وجود حقّ معني ندارد.

بدا بمعناي انكشاف حقيقتي است خلاف آنچه قبلاً‌ متوقّع و منتظر بوده است. وقتي رسول خدا صلّي اللَه عليه و آله و سلّم عدد ائمّه پس از خود را تك تك به اسم برمي‌شمرد و يك يك هر كدام را با ذكر خصوصيّات براي اصحاب خود بيان مي‌كند، ديگر چطور مي‌توان تصوّر كرد كه بدائي براي آنها رخ دهد و مسأله‌اي تحقّق يابد كه نفس مقدّس رسول اكرم از آن بي‌اطّلاع بوده است؟!

پس بداء يعني جهل ما نسبت به روند فاعلي سلسلۀ علل در عالم اعيان و خارج. و امّا براي امام عليه السّلام بدا معني ندارد، زيرا علم امام عليه السّلام ناشي از حقيقت ولايت است و ولايت امام عليه السّلام چنانچه ذكر شد عين ولايت حضرت حقّ است؛ و ولايت كه قابل تخلّف نيست چنانچه علم حضرت حق قابل تخلّف نمي‌باشد.

ولايت يعني سيطره و هيمنه و اعمال تكويني حضرت حقّ بر جميع عالم وجود؛ و بر اين اساس نفس اين إعمال و فعليّت اراده امكان ندارد از حقيقت علميّه ازليّۀ حقّ تعدّي و تجاوز نمايد. و لهذا ولايت امام عليه السّلام نيز امكان ندارد از مسير و ممشاي علم كلّي و ازلي حقّ‌ تخلّف حاصل نمايد؛ بلكه امام عليه السّلام با إعمال ولايت خود همان صورت علميّه كلّيّه حقّ را به منصّه ثبوت و ظهور خارجي و مصداقي در مي‌آورد، و اين مسأله‌اي است فوق‌العاده ظريف و دقيق و عميق.

و از اينجا معلوم مي‌گردد كه امام عليه السّلام هيچ خواست و اراده‌اي غير از تحقّق ارادۀ پروردگار طابق النّعل بالنّعل ندارد، و به اندازۀ سر موئي غير از خواست و ميل و ارادۀ حقّ‌ چيزي در وجود او راه پيدا نمي‌نمايد. و امّا افراد ديگر كه علم ناقص آنها در مراتب بسيار پائين از سلسلۀ علل و اسباب تكويني عالم وجوداند، و فقط نسبت به عالم برزخ و مثال (آن هم با ديد ناقص و ضعيف نه كامل و عميق) و نسبت به بعضي از مراتب عالم برزخ اطّلاع حاصل مي‌نمايند، تصوّر مي‌كنند كه مطلب تمام است و هر آنچه را كه ديده‌اند (حال در خواب و يا در مكاشفات) قطعاً صورت خارجي پيدا خواهد كرد؛ غافل از اينكه حقيقت عالم برزخ و مثال و صورت در آخرين مرتبه از مراتب سلسلۀ علل واقع است، و احتمال دارد صورتي را كه اين فرد ديده است صورتي باشد كه هنوز از نقطه نظر ثبوت و علّيتِ تامّه جهت نفوذ و اعمال در عالم مادّه به مرتبه فعليّت تامّه و كمال صوري نرسيده باشد، و هنوز براي رسيدن به اين مرتبه احتياج به فعّاليّت و اعمال علل مافوق خود را دارد؛ درحاليكه خدا مي‌داند در آن عوالم ربوبي بواسطه ظهور علل و اسباب و مقدِّرات چه تصادمات و چه فعل و انفعالات و چه تغيير و تحوّلاتي رخ مي‌دهد تا يك قضاء كلّي به قضاء محتوم و مُبرم تنجّز پيدا كند.[[3]](#footnote-3)

1. كتاب الغيبة، شيخ طوسي، ص 261 و 262 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره الرّعد (13) آية 39 [↑](#footnote-ref-2)
3. اسرار ملکوت، ج2، ص ٢٢٧. [↑](#footnote-ref-3)